

توضیحات:

- ویژه آزمون کیفیت بخشی آموزش و پرورش
- حیطه اختصاصی
- خلاصه + نکات مهم

خلاصه و نکات مهم

تربیت کودک صفایی حائری

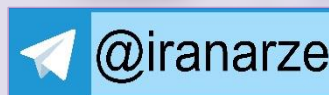
iranarze.ir/a1

دانلود سوالات استخدامی آموزش و پرورش

iranarze.ir/a2

دانلود منابع و جزوات استخدامی آموزش و پرورش

« انتشار یا استفاده غیر تجاری از این فایل، بدون حذف لوگوی ایران عرضه، مجاز می باشد »



فهرست مطالب (برای مراجعه به هر بخش، روی عنوان بزنید)

❖ فصل اول: جزوه خلاصه تربیت کودک صفایی حائری - صفحه ۲

❖ فصل دوم: نکات مهم تربیت کودک صفایی حائری - صفحه ۱۲

فصل اول: جزوه خلاصه تربیت کودک صفایی حائری

روش تربیت کودک

اساسا چرا باید معلم بود؟ ما تا نقش انسان در هستی را درک نکرده باشیم، نقش معلم در کلاس را نخواهیم فهمید. تا چرا بودن انسان پاسخ نگیرد، چگونه بودن او جواب نخواهد گرفت. چگونه می توان از یک معلم، «صبر» و «تحمل» و «فداکاری» و از خود گذشتگی، انتظار داشت در حالی که نداند و چرا باید صبور و ایثارگر باشد؟

" وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلٰى مَا لَمْ تُحِطْ بِهٖ خُبْرًا " و چگونه صبر میکنی به آنچه احاطه نکرده ای به آن از راه دانش.

این است که برای تحمل بار سنگین معلمی زمینه هایی لازم است. این زمینه ها از تفکر شروع میشود تفکر در انسان و در جهان و نقش او در جهان این بینش و این تفکر این جهان بینی ما را به عقیده هایی می رساند. و این عقیده هاست که می توان نظام ها و احکام را تحمل کند.

دین با تفکر شروع میشود. این تفکر استعدادهای عظیم انسلا را نمایان میکند. مشخص میکند انسان چقدر سرمایه دارد و در این دنیا چه باید بکند و چگونه حرکت کند. هنگامی که مقدار استعدادها مشخص شد، معلوم می شود انسان چقدر راه در پیش دارد. ص ۵

و باز با شناخت مقدار استعدادهای من، طول راه من مشخص میشود. استعدادهای ما ادامه ما را نشان میدهد. این جهان بینی و بینش، نقش انسان را نشان میدهد.

وقتی که جهان این همه گسترده است و دنیا راه است و انسان کارش حرکت است ناچار نقشش در این هستی این میشود که از این قانونهایی که در هستی گذاشته شده بهره برداری کند و آن را با حرکت و آن هم حرکتی رشید، هماهنگ کند وقتی که انسان دنیا را وسیع دید، دیگر در تنگنای یک مرحله نمیماند وقتی که خودش را عظیم دید، به کم قانع نمی شود وقتی که دنیا را راه دید سر راه نمی ماند.

معلمی که بر اساس شناختهایش عشق به کار یافت تحرک هم خواهد یافت و بنا بر این کار اول من و تو این میشود که خود را بسازیم زیرا دیگر سازی ممکن نیست تا خود سوزی صورت نگرفته باشد. خود سازی نمیشود مگر این که انسان شهامت خود سوزی را بیابد و با دست توانای خویش شعله ای برافروزد کثافتها و آلودگی های وجودیش را بسوزاند و تولدی تازه بیابد نمی توان بار رسالت الله را بر دوش داشت تا زمانی که بنده غیر اوبیم. پس باید از حاکمیت غیر او آزاد شد. این است که معلم قبل از هر چیز باید حر شود و به آزادی برسد؛ آزادی از خویش آزادی از غیر و حتی آزادی از آزادی و در این مرحله است که به عبودیت می رسد.

پس باید ابتدا مراحل خود سازی را طی کنیم:

خودشناسی توجه به خود

خود سوزی (پاکسازی - تزکیه)

کشف نقاط ضعف و تسلط بر آنها

کشف استعدادها و نقاط قوت و تقویت آنها

انقلاب درونی (انفجار درونی)

بله ممکن است که یک معلم در کلاس سخنان خیلی خوب و جالبی بگوید، ولی مسأله این است که پیش از حرف ها این رفتار و عمل ماست که روی دیگران تاثیر میگذارد. معلم باید اعمال خود را کنترل کند و توجه داشته باشد که طرز راه رفتن او خندیدن لباس پوشیدن نوع آرایش و شکل تفریحات و حتی طرز نگاه کردن او در شاگرد تأثیر میگذارد...

و چه کسی میتواند کلیه اعمالش را کنترل کند؟ آن کسی که مؤمن باشد زیرا وقتی انسان همه هستی را هماهنگ و یگانه و همراه و همساز می بیند وقتی که میبیند هیچ حرکتی بی حساب در هستی صورت نمی گیرد، او هم که جزو این مجموعه است و روی به سوی واحد احد دارد نمی تواند بی حساب حرکت کند. انسان مؤمن برای هر حرکتش حساب باز میکند. در هستی منظم هدفدار بی هدف گام بر نمیدارد هر کاری که میکند با توجه به مبدأ واحد است و شاید گام اول توحید این باشد که انسان به توحید با خویش برسد ظاهر و باطنش را یکی کند واقعیت موجود خویش را با حقیقت متعالی انسان، یگانه کند.

حرفهای زیبا تأثیری ندارد وقتی ما، حتی با خویش، یگانه نیستیم و خویشتن را از یاد برده ایم. من از خویش بیگانه ایم و در وطن غریبیم؛ «أتأمرون الناس بالبر و تنسون انفسکم؟» (۱)؛ آیا امر میکنید مردم را به خوبی ولی خودتان را فراموش میکنید؟ معلم موحد را لازم نیست که بخشنامه ها و مدیر مدرسه و... کنترل کنند، بلکه او یک سره خدا را ناظر بر خویش میداند؛ «ان الله بما تعملون بصیر (۲)»

خداوند به آنچه انجام می دهید بیناست؛ «ان ربك لبالمرصاد (۳)»، به درستی که خداوند تو را می پاید.

و بنابر این برای کنترل اعمالش به نیروی خارجی نیاز نیست زیرا به تقوی رسیده است و خود نگهدار است.

ساختن جامعه توحیدی ممکن نیست مگر این که افراد آن جامعه موحد باشند و به توحید رسیده باشند و توحید واقعی زمانی است که کارهای ما محرکی جز الله نداشته باشد. عوامل شرک عبارتند از:

هوس های خودمان (نفس)

حرف ها و هوسهای مردم (خلق)

جلوه های دنیا (دنیا)

وسوسه های دشمن و طاغوتها و شیطان (شیطان)

بنابر این، مدرسه، معبد است و معلم عابد و کارش عبادت... اگر محرکش خدا باشد و قصدش پیش بردن انسانها به سوی الله و اگر نیتش نزدیک تر کردن خویش و دیگران باشد در هر مرحله به طرف خالق هستی (قریة الی الله).

معلم باید پیش از هر کس صداقت داشته باشد؛ چون الگو است، چون اسوه است و صدق چیزی نیست جز هماهنگی میان حرف و عمل و نیت. معلم خوب چون خدا را دوست دارد خلق خدا را نیز دوست دارد و فرزندان خلق را عاشق است. او فقط یک آشنا نیست که دوست است و می گویند:

و انسان عاشق خدا خودش و دیگران و همه هستی را برای خدا میخواهد و در این مرحله است که انسان به اخلاص می رسد.

باید دید چقدر در کارهایمان خلوص داریم که رسول خدا (ص) فرمود:

النَّاسُ كُلُّهُمْ هَالِكُونَ إِلَّا الْعَالِمُونَ وَالْعَالِمُونَ كُلُّهُمْ هَالِكُونَ إِلَّا الْمُخْلِصُونَ وَالْمُخْلِصُونَ فِي خَطَرٍ عَظِيمٍ ...

و از امام صادق (۲) راجع به عمل خالص پرسیدند گفت: «وَالْعَمَلُ الْخَالِصُ الَّذِي لَا تَرِيدُ أَنْ يَحْمِدَكَ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ (۲)»؛ و عمل خالص عملی است که نخواهی به خاطر آن عمل هیچ کس جز خدا تو را بستاند و از تو تعریف کند. معلم، باید ابتدا هدفش را بشناسد بداند که شاگردانش را تا کجا می خواهد برساند؟ راه رسیدن به این هدف کدام است؟ ابزار و لوازم عبور چیست و موانع حرکت چه میباشد؟ و از همه مهم تر، متعلم باید ضرورت حرکت را حس کند باید عشق به حرکت را در او آفرید. ساخت ما ساختی است برای رفتن این است که ماندن مشکل است نه رفتن وقتی شاگرد ضرورت حرکت را حس کرد، می توان برایش مشخص کرد که به سمت چی میخواهی بروی قله هایت کجاست و سپس موانع حرکت (بیرونی) - درونی را بررسی کرد.

ما مسئولیم چون دارایییم. مسئولیت بر اساس توانایی است نه. آگاهی: «لَا يَكْلَفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا (۱)» و نوع مسئولیت ما وابسته به اهمیت کارها و ضرورت نیازها و استعداد و توان ماست.

در این قرن وحشی شدیدترین نیازها نیاز جهت دادن و شکل دادن و کشف کردن استعدادهاست. نیاز رهبری کردن و تربیت نمودن و بارور ساختن است.

برای شروع به هر کار به طرح ریزی نیاز است تا از خرابکاری و کند کاری و دوباره کاری سالم بمانیم طرح بر اساس هدف شروع می شود و با تحلیل هدف نیازها و مراحل مشخص میشوند و مسائل در هر مرحله روشن میشود و وظایف در برابر هر مسأله به دست می آید. گفته شد که انسان مؤمن از اسارت غیر او رها می شود و از آزادی هم آزاد می شود و عبد و بنده او میگردد و به عبودیت می رسد. عبودیت بنیاد رسالت محمدی است؛ «اشهد أن محمداً عبده ورسوله».

عبودیت چیزی جز عبادت است عبادتی که مهمترین کار در لحظه نباشد، عبودیت نیست و عبودیت؛ یعنی این که محرک ها و حرکت های تو کنترل شده باشند و محرکی جز الله نباشد. از این گذشته با این که محرک، الله است، در حرکت هایی که به خاطر اوست، حرکتها بدون سنجش و از دم دست نباشد، که او حرکتی را می خواهد که مهمترین است و ضروری ترین.

عبودیت یعنی این نظارت بر محرک ها و حرکت ها.

اکنون که مشخص شد معلم ابتدا باید دارای هدف مشخصی باشد. باید دید چه نوع هدفی محرک او برای شغل معلمی بوده است؟

هدف ها

الف - هدفهای شخصی

وصول به مادیات و کسب درآمد

کسب شهرت

اقتناع حس کنجکاوی

زدودن شک و تردید خود

بالا بردن سطح اطلاعات و تخصص

ب - هدفهای اجتماعی

ج - هدف های علمی

د - هدفهای معنوی

برای یک معلم، مؤمن هدف معنوی اساس و ریشه است و البته طبیعی است که به همراه آن و به دنبال آن هدفهای مفید دیگر هم تا حدودی تأمین خواهد شد.

مشخصات هدف ها

هدف ها باید روشن باشد.

قابل وصول باشد.

قابل ادامه و تعقیب باشد.

دارای جنبه انسانی - الهی باشد.

وصول به آن متضمن فایده ای باشد گرهی را باز کند، مشکلی را حل کند

هدفها باید با هم متباین متضاد و متخالف نباشند.

بسیارند کسانی که دریای معلومات اند اما به دلیل آن که روشهای معلمی را نیاموخته اند دانش آموزششان در کلاس یا چرت می زند یا کتاب داستان می خواند و یا اگر هم توجه کند چیزی نمی فهمد.

روشن است که با فراگیری روشهایی که تا به حال موفق شناخته شده اند، موفقیت یک معلم تضمین نخواهد شد در مورد مدت تعلیم به گونه ای ثمر بخش و مطلوب، سه جنبه مطرح است:

جنبه فطری و ذاتی

کنزت و ممارست

و ذوق و علاقه

و بنا بر این به جز مسأله قدرت فطری و ذاتی معلمی، بایستی به تخصص، دقت وجدان کار ابتکار علاقه مندی، تلاش، قدرت تحمل ایمان و نیروی توکل نیز توجه نمود.

پس ابتدا برخی دیگر از خصوصیات یک معلم خوب را بر می شماریم و سپس به پاره ای از روشها اشاره خواهد رفت.

تواضع علمی و اخلاقی: هر چه میزان علم و ایمان یک فرد بیشتر باشد، میزان فروتنی او بیشتر باید باشد کبر صفت شیطان است و اولین معصیتی که در هستی است. معلمی که میخواهد انسانها را آموزش دهد خود نباید تکبر داشته باشد.

شهامت: از این که از امری انتقاد کند نمی ترسد و از این که از او انتقاد کنند هم نمی ترسد.

معلم مؤمن متزلزل بی حال و کسل نیست.

معلم مؤمن دارای صبر و حوصله است از کار و تلاش زود خسته نمی شود از زیر بار انجام وظایف شانه خالی نمیکند.

معلم مؤمن، اعمال غرض نمیکند حب و بغض شخصی او را از میسر حق منحرف نمی سازد. برخورد او با شاگرد از نوع عقده خالی کردن و انتقام گرفتن نیست. صرفاً به بیدار کردن دانش آموز می اندیشد، آن هم با توجه به توانایی و ظرفیت جسمی و روحی وی.

در جنبه علمی و معلومات عمومی مورد نیاز دانش آموزان در چارچوب زمان خود محدود نیست بلکه میکوشد از گذشته نیز با خبر باشد و از حقایق تاریخی سر در آورد از سوی دیگر او می کوشد تا از آخرین اطلاعات در زمینه و مسأله مورد نظر با خبر باشد، بدین سان، او هرگز از مطالعه و خواندن فارغ نیست.

- مسائل را سرسری نمی بیند به عبارت دیگر از کنارش نمی گذرد بلکه می کوشد آن را عمیق ببیند.

آزاد فکر و آزاد اندیش است. از قیود پیش ساخته پیش داوری ها، اوهام و خرافات برکنار است.

شخصیت زده و شخصیت پرست نیست در برابر کسی خود باختگی ندارد. عنوانهای پرطمطراق او را از خود بیخود نمی کند، گول عنوان ظاهری را نمیخورد زیرا شخصیتها هر قدر بزرگ باشند، احتمال اشتباه درباره شان از بین نمی رود و در آن صورت اشتباه او هم به اندازه او بزرگ خواهد بود.

ملاک، تحقیق، حقیقت است نه شخصیت حق را به شخص نباید سنجید، بلکه شخص را به حق باید سنجید.

به خاطر خودخواهیها و نظارت شخصی حق را پایمال نمیکند.

اما روشها، بستگی به تواناییهای خود معلم، سن و ظرفیت جسمی و روحی دانش آموزان، شرایط و مقتضیات زمان و مکان و... دارد، ولی به طور کلی میتوان مسائلی از این قبیل را مطرح کرد: بهترین شیوه آموزش، طرح سؤال در ذهن دانش آموز است. باید شاگرد را از پل، شک عبور داد و به یقین رسانید معلم بایستی فرصتی به شاگرد بدهد تا فکر کند و سپس به او کمک کند تا اندک اندک با اشاره های معلم به جواب برسد.

مطلوب در نظر معلم کسی است که هرگز اعتراضی نکند و سخنی بر علیه او نگوید. باید به شاگرد جرأت و فرصت و امکان داد تا داوری خود را نسبت به مسائل بیان کند نه این که فضایی اجتماعی را مطابق سلیقه معلم تحلیل کند. معلم به محصل، صمیمانه تفهیم کند که غرض، کشف حقیقت است اگر چه بر له یا علیه خود معلم یا شاگرد باشد اظهار نظر دانش آموز را جدی بگیرد و اهمیت بدهد گرچه غلط باشد تا او احساس کند که هم قدرت نظر دادن دارد و هم حق آن را شاگرد نباید احساس کند که معلم نسبت به حرفها حرکات و خواسته ها و زندگی او بی تفاوت است. معلم از متعلم بخواهد که از او طلب استدلال کند و برهان بخواهد امام باقر (ع) به شاگردانش میفرمود هرگاه سخنی به شما گفتم از من بپرسید در کجای قرآن است و از کجا استخراج شده است.

-مطالب معلم بافته و زاینده تخیل قیاس و تعمیم او نباشد.

- شخصیت ها و قهرمانهای مورد استناد در سخنان را آن چنان که دوست دارد و خود می پسندد معرفی نکند آنچنان که هستند، معرفی کند.

- مطالب بر اساس نظم فکری طرح شوند نحوه شروع و نتیجه گیری برای خود معلم مشخص باشد.

- در بیان مطالب بر نقل قول و مسموعات تکیه نکند.

کلیه جامعه شناسان می گویند که.....

این امر مورد قبول همه روانشناسان است که....

- در بیان مطالب غلو یا به اصطلاح معمول چاخان نکند.

معلم خوب تنها زشتیها را نمی بیند بلکه خوبی ها و زیبایی ها را هم در نظر دارد این کار مگسان است که تنها روی جراحات، دمل ها و آلودگی ها می نشیند. افکار و نظرات شخصی را به جای کسی قالب نمی زند. در کار نمره دادن عواطف را دخالت نمی دهد، مهر و کین، خشم و انتقام او را از مسیر منحرف نمی سازد. ایمان و اعتقاد به مبدأ، پاکی ها حساب رسی ها، پاداش ها و کیفرها اساسی ترین امر در عدالت و عمل معلم است.

مقدمه

هنر تمام زیباییها را در این است که از ناخودآگاه ما وارد می شود و از در مخفی داخل میگردد و ما را به آگاهی به فکر به حرکت به شناخت و عقیده و کوشش میرساند. یک نویسنده هنرمند باید آنقدر زرتنگ و آگاه باشد که فقط با تصویرها و تقارن حادثه ها، خواننده را روشن کند، نه این که او را داغ کند، بلکه او را روشن کند و شعله ور نماید. خواننده داغ زود سرد می شود، اما اگر روشن شد روشنتر خواهد بود و این روشنگری نباید با استدلال همراه باشد (۱) که جنبه علمی و فکری داستان سنگین شود بلکه باید تصویرها جوری طرح شوند و سؤالهای حساب شده جوری در جای خود بنشینند که خواننده خود به استدلالها برسد و بیاید و بشناسد و معتقد شود و حرکت کند. در حالی که نویسنده باید بی طرف و حتی خونسرد و حتی مخالف جلوه کند تا خواننده به حمایت این طرف برخیزد و ناخود آگاه بیفتد و جریان بگیرد. داستان های موجود چند عیب دارند:

- ۱- سطحی بودن
- ۲- علمی بودن
- ۳- شعاری بودن

۱ - سطحی هستند چون مثلاً کار یک انقلابی را شرح می دهند که چگونه از همه چیز میگذرد و چگونه می اندیشد، اما زمینه ای که این انقلابی را ساخته و پروریده و به او این همه برش و شناخت و شور داده بررسی نمی شود.

۲- این داستانها علمی هستند روی فکر و حافظه و خودآگاه انسان کار میکنند اینها زیبایی هنری را ندارند هنر با ناخود آگاه با تخیل انسان کار دارد این است که یک نفر بدون این که بفهمد تحت تأثیر یک داستان خوب قرار میگیرد در حالی که داستانهای علمی خواننده را به سنگر میکشاند و خواننده نمیگذارد که مطالب در ذهنش بنشیند و بیشتر به آن ور میرود و بیشتر ذهنش مغشوش می شود.

هنگامی که هدف نویسنده رو می افتد و فکر مخاطب می شود خواننده دیگر به هیجان و حرکتی دست نخواهد یافت و به داستانی می ماند که دو مرتبه خوانده شده باشد.

۳- این ها شعاری هستند. خواننده از جریان برکنار است فقط نتیجه ها و برداشت های نویسنده را میشوند و میخوانند و در حالی که هنوز آمادگی ندارد دعوت میشود تا مثل قهرمان داستان عمل کند و همانند او به کار مشغول شود.

روش تربیتی کودک

۱ - تربیت کودک؛ یعنی شکوفا کردن استعدادها و برآوردن نیازهای او.

۲ - نیازهای کودک فقط خوراک و پوشاک و محبت و... نیست و استعدادهای او خواندن و نوشتن و اثباتن حافظه نیست. (۲)

او استعداد نتیجه گیری - فکر و اندازه گیری و سنجش - عقل - و انتخاب و اراده و وجدان هم دارد و لذا نیاز به امنیت و یقین و استقلال و اعتراف هم دارد.

کودک هم مغز دارد و هم قلب از این رو هم روشنفکری می خواهد و هم روشندلی.

۳- مربی باید تمامی استعدادهای کودک را شکوفا کند و بارور کند.

۴ - استعدادها با دو عامل احتیاج و هدف بارور میشوند و شکوفا می گردند.

کودک وقتی که احتیاج دارد فریاد میزند و انسان هنگامی که نیاز دارد، از غار خویش بیرون می آید.

کودک برای رسیدن به یک توپ به یک عروسک به یک هدف حرکت میکنند. بل میرود و بر سر پا می

۵- کسی که میخواهد کودک را به هدفی به مکتبی به عقیده ای پای بند سازد، نباید اینها را به او تزریق کند و تحمیل کند و با جایزه ها و کف زدنیا او را حرکت بدهد و با شعارها او را داغ کند.

نباید کودک را سنتی بار بیاورد؛ چون این سنتها در دوران بلوغ گرفتار ضد سنت ها می شوند و کنار می روند

ما اگر می بینیم که در جوامع کمونیستی این همه نویسنده و هنرمند برای کودکان مینویسند و کار میکنند نباید تعجب کنیم؛ چون باید کودک از امروز تمام مکتب کمونیست تمام هدف کمونیستی را در خود بگیرد و مانند کامپیوتر پر شود از و از روح همکاری و تعاون و از عقیده اشتراک و کمون انباشته گردد.

اما ما نمی توانیم از چنین روشی تقلید کنیم و تمام مکتب را تمام مذهب را به صورت سنت به بچه ها تحویل بدهیم؛ چون این سنتها نمی توانند جلو ضد سنتها را بگیرند و آن چه می تواند جلوگیری آنها باشد دیگر به آن رو نمیکنند؛ چون میگویند ما تمام مذهب را می دانیم..

قضایات این دو دسته در این است که یکی مذهب را به صورت سنت گرفته و سپس اسیر ضد سنتها شده است و دیگری لامذهبی را به صورت سنتی فرا گرفته و سپس در مذهب، حرف های نو و تازه و دیدهای وسیع تر و برداشتهای گسترده تری را به دست آورده است. و همانطور که گذشت اگر این هر دو در محیط سنتی خود باقی می ماندند هیچ گاه دچار بحران انتقال نمیشدند و به همان که داشتند خوش بودند و هر آنچه داشتند برایشان کافی بود.

۶ مذهب سنتی را دو چیز تهدید میکند:

یکی ضد سنتها که در جامعه های باز و برخوردار از تضاد جای گرفته اند.

و دیگری استقلال بلوغ و شخصیت پا گرفته در آن هنگام.

و این تهدید حتی در جامعه های بسته رخ می نماید. چه بسا که در جامعه های سنتی اسلامی به عصیان برخیزند و فریاد بردارند و چه بسا که در جوامع بسته کمونیستی فعالیتهایی ضد کمونیستی شروع کنند. به خاطر این تهدیدها باید در روش امروزی خود بیشتر تأمل کنیم و تجدید نظر نماییم؛ چون بدون این بررسی چه بسا این روش متداول به تخریب منتهی شود و زیان به بار آورد.

در این چنین جامعه متحرک، نه متضاد (باز) و نه بسته، سنت ها و تمرین ها و عادت ها، متحرک و پیش برنده خواهد شد. در این جامعه، زیر بناها هستند و رو بناها تعلیم میشوند، اما در آن جامعه زیربنایی نیست و رو بناها در هوا هستند.

۷ - روش تربیتی در هر یک از این جامعه ها تفاوت خواهد کرد::

۱ - در جامعه های بسته و سنتی به سادگی میتوان افراد را تربیت کرد، در این جامعه، کودک آن چه را که از مادرش میشنود، از پدرش، از برادر بزرگش و از استادش و از تمام مردها و ریش سفیدها هم می شنود، در نتیجه دچار شک و تردید نمیگردد و اعتقادهایش محکم می ماند و پیش می رود.

۲ - در جامعه های متحرک هم مسائل خود به خود حل می شوند؛ چون سنت ها متحرک هستند و زیر بنا دارند و سازنده هستند. در سطح جامعه تضادی نیست گرچه در درون افراد شیطان و رسول عقل و غرائز فعالیت دارند اما این تضاد دیگر اغتشاشی ندارد، بلکه به حرکت ها می انجامد.

۳- اما جامعه های متضاد در این جامعه ها مربی نباید کودک را بغل کند و راه ببرد نباید خودش به جای او ببیند و تصمیم بگیرد و تصمیماتش را به او تزریق کند و تحمیل کند در این جامعه باید به کودک راه رفتن یاد داد، باید به او پا داد تا بدود باید به او ریشه داد تا شاخ و برگ در آورد و در هر بهار در هر فرصت مناسب سبز شود جوانه بزند و شکوفه های زیبایی بیاورد و بارور گردد.

مربی باید در کودک سه خصوصیت را بارور کند و این گونه او را واکسینه نماید

۱ - شخصیت و استقلال

- حریت و آزاد منشی

۳ - تفکر و تحلیل

هنگامی که کودک شخصیت داشته باشد تقلید نمی کند و تحت تأثیر هر حرفی و هر مکتبی و هر عقیده ای قرار نمیگیرد و هر راهی او را به خود نمی کشد و هر سنتی او را در خود هضم نمیکند.

حریت و آزاد منشی کودک را می سازد تا اگر روزی به اشتباهی پی برد پیگیری نکنند و لجاجت نورزد و عقیده ای را بر عقیده ای ترجیح ندهد مگر هنگامی که از رحجان و امتیازی برخوردار باشد. در نتیجه عقیده هایی که احیاناً داخل مغز او شده اند و سنگرش را اشغال کرده اند این گونه دستگیر میشوند و کار آنها خنثی می شود. در آنجا به طور خلاصه روش تربیتی اسلام این گونه تشریح شده است

۱- تدبیر و ارزیابی

۲- تفکر و نتیجه گیری

۳- تعقل و اندازه گیری

و این هر سه به مربی و مربی سه کار دارد

۱- تزکیه و آزادی دادن یزکیهم

۲- تعلیم و آموزش و طرز تدبیر و تفکر: يعلمهم الكتاب والحکمة.

۳- تذکر و یادآوری: فذکر انما انت مذکر.

و با این رهبری است که تفکر به شناخت به عقیده و عشق به حرکت و جهاد و عمل منتهی می گردد.

در این حد تفکر ما ذهن ما در سایه رهبری به معده ای می ماند که غذاها و مواد خام را میگیرد و هضم میکند شیره اش را می مکد و به اثرژی و به عمل تبدیل مینماید.

این سؤال باقی میماند چگونه این سه خصوصیت را به کودک منتقل کنیم؟

این خصوصیتها را میتوان به وسیله چهار عامل ذیل در کودک به وجود آورد

۱- تقلید

۲- رقابت و سایر عوامل تربیتی که در مقاله عوامل تربیتی کودک تحلیل شده است.

۳- داستان و هنر

۴- تدبیر

۱- کودک بر اثر غریزه تقلید میتواند از پدر یا مربی یا استاد این خصوصیات را بپذیرد همانند پدرش و استادش شخصیت به خرج دهد و همانند او چون و چرا کند و همانند او آزاد باشد همانطور که تقلید به کودک خیلی از سنتها را میتواند منتقل کند و خیلی از شاخ و برگها را می تواند به او بیاورد همانطور میتواند این ریشه ها و پایه ها را در او زنده کند و جان بدهد.

۲- رقابت؛ یعنی کودک را با قهرمانهایی رقیب کردن و به مسابقه واداشتن میتواند این خصوصیت را در او زنده کند. مربی می تواند با قهرمانهایی که برای کودک میسازد و با رقابت هایی که در میان آنها اوج میگیرد به این مقصود برسد و شخصیت و حریت و تفکر را در او بکارد.

۳-- مربی میتواند به وسیله داستانها از در مخفی وارد شود و این خصوصیات را در ناخود آگاه کودک وارد کند.

مربی می تواند خواسته اش را این گونه در کودک پیاده کند و به او شخصیت و تفکر و حریت و یا هر گونه پستی و زبونی را بیاموزد.

۴- مربی میتواند با تدبیر و تاکتیک و نقشه و همکاری دیگران کودک را به شخصیت به حریت به تفکر برساند. میتواند در جلوی پای او بایستد و برایش احترام قائل شود و یا از بزرگی او و استعدادهای او و عظمتهای او شرح دهد، آن هم نه به گونه ای که مغرور شود و باد بگیرد بل به صورتی که بداند مسؤول است و داده ها و استعدادها ملاک افتخار نیست و داده ها بازدهی میخواهند

این بازگویی استعدادها و عظمت انسان میتواند کودک را حرکت دهد؛ چون هر کس به اندازه ای که برای خود سرمایه سراغ دارد کاری را شروع میکند، آن کسی که سرمایه اش را ۵ تومان می شناسد، بیش از یک حراجی فروش نخواهد شد و یا بالاتر از شلغم فروش و بلبلی فروش و سیب زمینی فروش نخواهد رفت اما آن کس که در خود میلیون ها سرمایه سراغ دارد ناچار به کارهای بزرگتری دست خواهد زد و برنامه های عظیم تری طرح خواهد کرد.

عوامل تربیتی کودک

برای این چنین تربیتی اگر پدر و مادر آمادگی و شناخت داشته باشند عوامل تربیتی و نیازها و طرز برآوردن نیازهای کودک را شناخته باشند میتوانند هفتاد تا فرزندش را هم تربیت کنند.

در صورتی که پدر و مادر هدف تربیتی داشته باشند برای سازندگی و تربیت کودک و بلوغ به آن هدف می توانند از عوامل:

تقلید

رقابت

قهر

ترس

محبت و احسان

و تشویق و توجه و پاداش و ... استفاده کنند.

تقلید

کودک اصولاً دارای غریزه تقلید است و این غریزه از شعبات غریزه کمال جویی و قهرمان پرستی است.

پدرانی هستند که خود را کوچک و خوار میسازند و یا پدر و مادرانی هستند که یکدیگر را در مقابل چشم فرزند میگویند که در نتیجه هیچ کدام نمی توانند قهرمان و الگوی محبوب کودک باشند اینجاست که کودک به دیگران رو می آورد و یا به خود پناه میبرد؛ در صورتی که به خود پناه برد. گرفتار روح انزوا و غرور و خود بینی میشود و در صورتی که به دیگران رو بیاورد خطر اشتباه در انتخاب الگو زیاد است و چه بسا به هلاکت و نابودی و فساد بکشد. از این رو پدر باید شخصیت خود را حفظ کند و مادر باید شخصیت پدر را نگه دارد و در این الگو خدشه ای وارد نسازد.

رقابت

تقلید شخصیت کودک را بزرگ کردن بود و رقابت شخصیت کودک را تحریک کردن است و اراده کودک را بارور کردن است.

در نتیجه تحریک های عقده آور و مقایسه های تحقیر کننده را نمیتوان به حساب رقابت گذاشت؛ مثل این که بگویند: خاک بر سر تو هیچی نمیشوی تو خری تو بدبختی تو نمیتوانی فلان کار را انجام دهی ولی محمود پسر خاله ات انجام داده و یا حسن برادرت فلان کار را کرده.

این گونه گفتگوها شکستن شخصیت کودک است و جز ایجاد دشمنی و حسادت بین کودکان نتیجه ای ندارد و در واقع این رقابت نیست، بلکه تلقین ضعف و زبونی و تحقیر است.

ترس و مجازات

ترس احساسی است که در انسان نیروهایی را به حرکت وا می دارد و او را به کارهایی وادار مینماید و به نیرنگها و فرارها و یا به حرکت و پیشرفت و پرهیزکاری و کنترل هوس ها می انجامد.

و گاهی این احساس باعث از دست دادن نیروها و شکست روحیه و ظهور جنون است و به همین خاطر است که عامل ترس پیچیدگی و مشکلاتی دارد و چه بسا دچار افراطها و تفریط هایی بشود.

آنچه را که نمی توان به طور کلی نفی کرد لزوم این احساس برای تکامل شخصیت است.

اصولاً نبود ترس به خاطر نبودن تعلق و نبود علاقه است، به خاطر آزادی و وارستگی از همه مسائل است کسی که از هیچ چیز نمی ترسد اگر برایش دلبستگی به چیزی آمد و علاقه به موضوعی پیدا شد، آنچه عامل از دست رفتن و جدایی از محبوب مورد علاقه اش می شود، همان باعث و عامل تهدید و ترس و وعید میگردد و چون انسان با عشق آفریده شده است، پس یک شخصیت معتدل نمیتواند بدون محبوب و بدون علاقه باشد؛ علاقه به نفس به حیات به خوبیها و به کمالها و جمالها. در نتیجه این شخصیت وابسته و متعلق نمی تواند بدون ترس و خالی از این احساس باشد و این ترس باعث کنترل و پرهیزکاری و خودداری از کارهایی است که محبوب را از دست میگیرد و باعث آمادگی و سازندگی عواملی است که به محبوب می رساند.

البته این سازندگی ها و این خود داری ها و کنترلها، وابستگی کاملی به نوع ترس و مقدار ترس و شخص دارند؛ اگر ترس از جرم و مخالفت قانون باشد نه از شخص و از قلدر و از ظلم و اگر ترس در زمینه وابستگی و علاقه باشد و اگر به مقدار طبیعی و لازم باشد و اگر شخص ترساننده همیشه یک بعدی و خشن و شخص ترساننده شده همیشه تو سری خور و تحقیر شده نباشد این ترس جز حرکت و کنترل و خودداری و سازندگی، نتیجه ای ندارد.

آنجا ترس باعث فرار و نیرنگ و خیانت و دروغ می شود که مداوم بوده و ترساننده یک بعدی باشد و ترساننده شده علاقه ای نداشته باشد و محبتی ندیده باشد. لذا دستور است که هنگام تهدید، یکی بترساند و دیگری این ترس را توجیه کند و این عمل را توضیح دهد و کودک را از جرم خود آگاه کند و به او محبت نماید.

و باز دستور است که اگر ترس و کتک مفید نیفتاد، از عامل دیگری استفاده شود خلاصه کتک و مجازات نباید به عنوان دل خنک کردن باشد بلکه باید به عنوان ایجاد ترس و ایجاد یک عامل تربیتی باشد، لذا کتک زدن و مجازات مطلوب نیست بلکه کیفیت و چگونگی مجازات مورد نظر است.

آنچه را که نمیتوان به طور کلی نفی کرد اصل این عامل ترس و لزوم این احساس در تربیت و تکامل شخصیت کودک است. نفی این احساس و عوامل ایجاد کننده آن باعث همان خودسری ها لوس گری ها و خامی هایی است که در تربیت آمریکایی بروز کرده است.

البته عواملی که این احساس را ایجاد میکنند متفاوت است؛ گاهی کتک و گاهی سکوت و گاهی ترسها و حرکتهای تند و گاهی نگاه های تیز و گاهی فریادهای بلند و دور است. به کار گرفتن این عوامل احتیاج به تسلط و آگاهی و تجربه دارد و چه بسا هر کدام از این عوامل در غیر مورد خود اثر مخالف بگذارد و نتیجه معکوس بدهد و چه بسا روح های تندی که از کتک و ترس آرام نگیرند اما با محبت یا قهر یا خواهش، رام شوند و آرام بگیرند.

و چه بسا روحیه های طماع و سرکش که با جایزه و پاداشی که به دیگری میدهی تنبیه شوند و به تسلیم وادار گردند که در کلام علی(ع) است که بدکار را با پاداشی که به نیکوکار میدهی سرزنش و توبیخ کن و چه بسا روحیه هایی که با طعنه و کنایه زودتر ادب شوند. ص ۳۰

مربی آگاه تمام عوامل یک عمل ناپسندیده و ناشایست را مطالعه می کند، ارزیابی میکند و پس از توضیحات لازم و تذکرات لازم، از بهترین عوامل تربیتی؛ از تقلید و ترس و محبت احسان و پاداش به نیکوکار و یا طعنه و کنایه استفاده میکند و این استفاده پس از بررسی و شناخت طبایع و روحیه افراد است.

یک مربی باید درد را بشناسد و عامل درد و طبیعت مریض را بشناسد و سپس درمان را شروع کند و از عواملی که با این طبیعت و با این زمینه هماهنگ است کمک بگیرد. این مسلم است که طبیعتها و روحیه ها با هم فرق میکنند و هیچ گاه دو مریض مبتلا به یک درد و یا طبیعتهای مختلف با یک دارو درمان نمی شوند همانطور که دو نفر که مبتلا به گلو درد و عفونت هستند و از دو طبیعت برخوردارند با پنی سیلین درمان نمیشوند، چه بسا پنی سیلین عامل درمان یکی و فلج شدن دیگری باشد.

به همین خاطر است که در روشهای درمانی و تربیتی نمی توانیم صد در صد و یک بعدی و این است و جز این نیست باشیم، بلکه باید عوامل تربیتی و زمینه ها و علت یک عمل را بررسی کنیم و آنگاه شروع کنیم و تجربه نماییم اگر نتیجه نداشت به عوامل دیگری دست بزنیم و از راه های دیگری وارد شویم نه این که یک دنده و پا در یک کفش باشیم. این یک دندگی و کله شقی بزرگترین عیب یک استاد، یک پدر و یک مادر است.

مربی باید بر اعصاب خود مسلط باشد. با توجه و فراست باشد، نه این که از دل خود و غریزه خود الهام بگیرد و به خاطر تسکین خود کودک را به چوب بندد و یا با محبت فاسد نماید.

وای به روزی که واسطه خام و نفهم باشد و با جانب داری از طفل و این که چرا او را می زنید چرا اذیتش میکنید چرا بچه به این خوبی را شما گرگ ها آزار می دهید؟ و ... با این حرفها بچه را فاسد کند و زحمات را به باد دهد و کودک را با جرئت و پر رو و صاحب حق و مربی را ظالم و ستمگر و گرگ معرفی کند. مربی باید این آگاهی را داشته باشد که در حضور چنین واسطه های نفهم و بی ظرفیتی که اغلب علاقه زیادی به بچه دارند و محبت خاله خرسی دارند تنبیه به راه نیندازد و از آن طرف مسأله را ندیده بگیرد و این طور وانمود کند که متوجه قضیه نشده و نفهمیده است؛ چون اگر خود را متوجه نشان دهد و تنبیه نکند بچه به قدرت واسطه و ضعف مربی پی می برد و تازه تنبیه های بعدی هم نتیجه ای ندارد؛ چون ذهن کودک چندان قدرتی ندارد که قضا یا را به هم ربط دهد و تنبیه را با جرم سابق تطبیق دهد و چه بسا کودک تنبیه های بعد از مدتی فاصله را یک نوع ظلم و ستمگری در حق خود تلقی کند و سرکشی و عصیان را شروع نماید.

قهر

همانطور که در گذشته بیان شد روحیه ها یکسان نیستند و چه با بعضی ها از ترس و رقابت و تقلید تأدیب نشوند و ساخته نشوند. از این گذشته همیشه نمیشود به طور دائم از یک عامل استفاده کرد و بچه را ترساند و یا به رقابت انداخت.

در این موارد باید از راه قهر وارد شد و چنان وانمود کرد که دیگر فلانی را دوست ندارم؛ چون فلان کار را انجام داده یا فلان برنامه را اجرا نموده یا فلان حرف را زده است در صورتی که کودک با این شخص وابستگی و آشنایی و انس داشته باشد و یا توقع کار و یا چیزی را داشته باشد ناچار تحت تأثیر در می آید و ادب میشود.

و این راهی است که خود بچه ها در میان خود از آن استفاده میکنند و برای به دست آوردن یک چیز یکدیگر را به قهر تهدید می نمایند و به نتیجه هم می رسند.

پس مربی باید از این عامل هم استفاده کند ولی باز نه برای همیشه و مداوم که در روایت آمده است:

شخصی میگوید یا ابا الحسن از پسر شگایت دارم. حضرت فرمود: او را کتک مزن با او قهر کن و از او فاصله بگیر اما باز هم طولش نده؛ چون این طول دادن یا بچه را میشکند و تنهایی و شکست او را فراری می دهد و یا این که بی تفاوتی و بی خیالی، کودک کار را خراب میکند. پس

در هر دو صورت ناراحتی و بی تفاوتی نباید زیاد به طول بینجامد. در این جاست که باز نقش واسطه لازم است و باید واسطه ای در میان افتد و پا در میانی کند و صلح و صفا راه بیندازد و همانطور که در بحث «ترس» گفتیم باید واسطه از رموز و فوت و فن واسطه گری با اطلاع باشد تا کار را خراب ننماید و مربی را از چشم نیندازد و زحماتش را بر باد ندهد.

تهدید و وعده و وعید

بچه ها علاقه های فراوانی دارند آرزوهای طول و دراز دارند و این هم یکی از نقاط ضعف آنهاست که از این راه میشود به تربیت و تأدیب آنها پرداخت و به نتیجه رسید در این کار هم باید دقیق بود تا این که دروغ و تخلف پیش نیاید؛ چون همین که یک تهدید و یا یک وعده عملی نشود دیگر تهدیدها و وعده ها کاربردی ندارند، گذشته از این که عملاً درس دروغ و فریب را هم یاد گرفته اند و آموخته اند.

مربی باید آگاه باشد که قول نهد و اگر هم داد حتماً وفا کند تا همین راستگویی او در این مورد هم یک درس باشد.

مربی باید متوجه باشد که جایزه ها به صورت باج در نیاید و کودک سوداگری نشود که در برابر هر کار خوبی طلبکار جایزه ای باشد؛ چون این روحیه بچه را فاسد میکند و این نقطه ضعف، او را خود فروش کرده و ارزان قیمت بار می آورد که زود میتوان خریداریش کرد و به هر کاری وادارش نمود.

محبت و احسان

انسان اسیر محبت است. محبتها در روح کودک شکست و یک نوع زبونی ایجاد میکند و او میخواهد با پاسخ دادن به محبت جبران آن شکست ها و خواربها را بنماید و از قید اسارتها نجات پیدا کند. ناچار این جوابگویی مطابق با خواسته و میل احسان کننده می شود. اگر در این حالت مربی میل و خواست خود را تشریح نماید و آشکار کند کودک به طور طبیعی به سوی خواسته ها و میل او و حتی گاهی بدون گفتگو و تشریح و فقط با توجه و با نگاه مربی کودک را به سوی کار مورد توجه میرود و همین او را به آن سمت میکشاند و انجام می دهد، لذا از این عامل میتوان برای تربیت کودک استفاده کرد با محبت ها او شرمند و اسیر می شود.

محبت ها و احسانها گذشته از این حالت اسارت و شکست یک نوع عشق و علاقه در کودک به وجود می آورند که خود این علاقه و عشق برای تربیت پذیری او بی نهایت مؤثر هستند.

تشویق و توجه و پاداش

همانطور که ترس و مجازات میتواند در تربیت کودک مؤثر باشد تشویق و پاداش هم از عواملی است که کودک را جلو می آورد و به هدف مربی نزدیک مینماید.

یکی از نیازهایی که در انسان وجود دارد همان نیاز مقبولیت و مورد توجه واقع شدن و جالب بودن است پاداشها و جایزه ها در سطح بالایی این نیاز را اشباع و برآورده میکنند؛ چون جایزه و پاداش گذشته از توجه مسائل زیادتری را در بر دارد در نتیجه انسان را که نیاز مقبولیت در او شعله می کشد، با این وسیله میتوان رام کرد و به بند کشید و جلو

آورد و از این نقطه ضعف میتوان به صورت یک عامل تربیتی استفاده کرد. اما تشویق یک نوع تلقینی است که از خارج القا می شود و کاربرد زیادتری دارد؛ مخصوصاً آنجا که شخص تشویق کننده با شخصیتی بزرگ و محبوب باشد و در دل کودک محبوبیتی داشته باشد، باعث حرکت و پیشرفت کودک است و حتی تصمیم و اراده در او ایجاد مینماید

و برمی انگیزد و حرکت می دهد.

پاداش گذشته از آن که در شخص پاداش گیرنده اثر می گذارد، در اشخاص دیگر هم مؤثر است عده ای را تحریک می کند و جلو می آورد و عده ای را تنبیه میکند و توبیخ مینماید و در پیش نقل کردیم که در کلمات امام امیر المؤمنین (ع) آمده است: بدکار را با پاداش نیکوکار توبیخ کن! این پیداست که روحیه های طماع و سوداگر به وسیله جایزه و پاداش جلو می آیند و حرکت میکنند و این درست است که چوب کاری کردن و طعنه و توبیخ تأثیر زیادی دارد و اگر به موقع استفاده شود، نتیجه زیادی می دهد، اما کاربرد این عوامل احتیاج به تسلط و آگاهی از حالات روانی و شناخت اوضاع و احوال دارد.

تقلید و رقابت و ترس و مجازات و قهر و وعده و وعید و محبت و تشویق و توجه و پاداش چوب کاری و طعنه و توبیخ همه و همه از عواملی بود که میشد از آن استفاده برد و به تربیت کودک دست یافت و همانطور که عرض شد کودک انسان از مغز و قلب برخوردار است و مربی باید در این روح پایگاه و تشکیلاتی راه بیندازد؛ در مغز کودک شناخت ها و آگاهی ها و در دل او علاقه و عشق به هدفی و شخصی و راهی را جا دهد و کودک را بسازد.

راه سازندگی و آگاهی دادن به کودک نمیتواند از طریق مقاله و وعظ و مسائل فلسفی باشد؛ چون هنوز شناخت او تا این حد نیامده، بلکه باید به کمک داستانها باشد؛ آن هم داستانهایی که مایه خیال و شگفتی دارد آن هم به طور غیر مستقیم و به در بگو تا دیوار گوش کند. برای دیگران گفتن و شخص دیگری را در نظر داشتن.

پس از این سازندگیها و این آگاهیها و شناختها باید عامل تقلید و رقابت تقویت بشود و تأیید شود و برای تثبیت این عوامل می توان از نرمی ها و تندی ها از ترس و مجازات و قهر یا محبت و احسان از توبیخ و تشویق به صورتهای گوناگونش استفاده کرد اما استفاده از این عوامل همانطور که عرض شد احتیاج به شناخت روحیه کودک و مقدار لازم و اندازه دارد احتیاج به تسلط و مهارت و فوت و فن دارد.

مربی نباید از هوسها و خواسته هایش کمک بگیرد و کودک را با محبت بیش از حد و یا زجر بیش از حد فاسد و خراب کند بلکه باید زمینه را بسنجد و روحیه ها را بشناسد و سپس از عامل مناسب به مقدار لازم استفاده کند تا نتیجه بگیرد؛ چه بسا در تربیت کودک احتیاج به شعور و همفکری باشد احتیاج به تبادل نظر و همکاری باشد. مربی دلسوز از این مسائل غافل نمی شود و بر خود ننگ و عار نمی شمارد؛ چون هدف تربیت و سازندگی مغز و قلب و عقل و احساس کودک است.

مربی باید از پاکي و دلسوزی و سیاست و آگاهی و آینده نگری برخوردار باشد و کودک را برای برخورد با مسائلی که بعدها به وجود می آیند آماده کند نه این که فقط به مسائل بیندیشد و نه این که کودک را از مسائل دور نگه دارد و بی خبر بگذارد؛ چون در جامعه های باز و آزاد نمیتوان کودک را از طریق دیگر با آن مسائل آشنا کرد و چون کودک از آن طرف تعلیم ندیده و آگاهی نیافته راه کنار آمدن با این مسائل را نمی داند و در نتیجه با نادانی خود به فساد میرسد و از دست می رود.

مربی بیدار از تمام فسادهایی که در جامعه میگردد، کودک را آگاه میکند و در ضمن داستانها راه مبارزه و کنار آمدن و یا حتی استفاده کردن و بهره گرفتن را به کودک می آموزد به جای آن که کودک را محبوس کنند و از میکربها دور نگه دارد او را واکسن می زند و آماده میکنند و با میکربها تماس می دهد و در تمام مراحل خود ناظر و مراقب است، آن هم نه از نزدیک که با استقلال کودک برخورد کند و شخصیت او را مانند درخت بار بیاورد بلکه از دور با واسطه نظارت می نماید و کمکیهای لازم را در ضمن داستانها و یا به واسطه نفرات آگاه به کودک می رساند. و همانطور که عرض شد باید در روح کودک نسبت به زشتی ها و آلودگی ها وازدگی ایجاد کرد نه تشنگی و کنجکاوای بیشتر حبس و دور نگاه داشتن و فاصله انداختن از یک مسأله کودک را تشنه و کنجکاو و لجوج بار می آورد اما وازدگی کودک را می سازد و جلو می آورد و با تجربه و آگاه مینماید..

فصل دوم: نکات مهم تربیت کودک صفایی حائری

۱- " وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلٰی مَا لَمْ تُحِطْ بِهٖ خَيْرًا " و چگونه صبر میکنی به آنچه احاطه نکرده ای به آن از راه دانش. این است که برای تحمل بار سنگین معلمی زمینه هایی لازم است.

این زمینه ها از تفکر شروع میشود تفکر در انسان و در جهان و نقش او در جهان

۲- باید ابتدا مراحل خود سازی را طی کنیم:

خودشناسی توجه به خود

خود سوزی (پاکسازی - تزکیه)

کشف نقاط ضعف و تسلط بر آنها

کشف استعدادها و نقاط قوت و تقویت آنها

انقلاب درونی (انفجار درونی)

۳- و چه کسی میتواند کلیه اعمالش را کنترل کند؟ آن کسی که مؤمن باشد زیرا وقتی انسان همه هستی را هماهنگ و یگانه و همراه و همساز می بیند او هم که جزو این مجموعه است و روی به سوی واحد احد دارد نمی تواند بی حساب حرکت کند.

۴- حرفهای زیبا تأثیری ندارد وقتی ما، حتی با خویش، یگانه نیستیم و خویشتن را از یاد برده ایم. من از خویش بیگانه ایم و در وطن غریبیم؛ «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ؟ (۱)؛ آیا امر میکنید مردم را به خوبی ولی خودتان را فراموش میکنید؟ معلم موحد را لازم نیست که بخشنامه ها و مدیر مدرسه و... کنترل کنند، بلکه او یک سره خدا را ناظر بر خویش میداند؛ «ان الله بما تعملون بصیر (۲)»؛

خداوند به آنچه انجام می دهید بیناست؛ «ان ریک لبالمصدا (۳)»، به درستی که خداوند تو را می پاید.

و بنا بر این برای کنترل اعمالش به نیروی خارجی نیاز نیست زیرا به تقوی رسیده است و خود نگهدار است.

۵- ساختن جامعه توحیدی ممکن نیست مگر این که افراد آن جامعه موحد باشند و به توحید رسیده باشند و توحید واقعی زمانی است که کارهای ما محرکی جز الله نداشته باشد.

۶- عوامل شرک عبارتند از:

هوس های خودمان (نفس)

حرف ها و هوسهای مردم (خلق)

جلوه های دنیا (دنیا)

وسوسه های دشمن و طاغوتها و شیطان (شیطان)

۷- ، مدرسه، معبد است و معلم عابد و کارش عبادت.... اگر محرکش خدا باشد و قصدش پیش بردن انسانها به سوی الله و اگر نیتش نزدیک تر کردن خویش و دیگران باشد در هر مرحله به طرف خالق هستی (قریبه الی الله).

۸- باید دید چقدر در کارهایمان خلوص داریم که رسول خدا (ص) فرمود:

النَّاسُ كُلُّهُمْ هَالِكُونَ إِلَّا الْعَالِمُونَ وَالْعَالِمُونَ كُلُّهُمْ هَالِكُونَ إِلَّا الْمُخْلِصُونَ وَالْمُخْلِصُونَ فِي خَطَرٍ عَظِيمٍ ...

و از امام صادق (۲) راجع به عمل خالص پرسیدند گفت: «و الْعَمَلُ الْخَالِصُ الَّذِي لَا تَرِيدُ أَنْ يَحْمِدَكَ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ (۲)؛ و عمل خالص عملی است که نخواهی به خاطر آن عمل هیچ کس جز خدا تو را بستايد و از تو تعریف کند.

۹- ما مسئولیم چون داریم مسئولیت بر اساس توانایی است نه. آگاهی: «لَا يَكْفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وَسْعَهَا (۱)

و نوع مسئولیت ما وابسته به اهمیت کارها و ضرورت نیازها و استعداد و توان ماست.

۱۰- عبودیت چیزی جز عبادت است. عبادتی که مهمترین کار در لحظه نباشد، عبودیت نیست. و عبودیت؛ یعنی این که محرک ها و حرکت های تو کنترل شده باشند و محرکی جز الله نباشد.

۱۱- اکنون که مشخص شد معلم ابتدا باید دارای هدف مشخصی باشد. باید دید چه نوع هدفی محرک او برای شغل معلمی بوده است؟

الف - هدفهای شخصی

ب - هدفهای اجتماعی

ج - هدف های علمی

د - هدفهای معنوی

۱۲- مشخصات هدف ها

هدف ها باید روشن باشد.

قابل وصول باشد.

قابل ادامه و تعقیب باشد.

دارای جنبه انسانی - الهی باشد.

وصول به آن متضمن فایده ای باشد گرهی را باز کند، مشکلی را حل

هدفها باید با هم متباین متضاد و مخالف نباشند.

۱۳- در مورد مدت تعلیم به گونه ای ثمر بخش و مطلوب، سه جنبه مطرح است:

جنبه فطری و ذاتی

کنزت و ممارست

و ذوق و علاقه

و بنابراین این به جز مسأله قدرت فطری و ذاتی معلمی، بایستی به تخصص، دقت وجدان کار ابتکار علاقه مندی، تلاش، قدرت تحمل ایمان و نیروی توکل نیز توجه نمود.

۱۴- برخی خصوصیات یک معلم خوب:

تواضع علمی و اخلاقی

هر چه میزان علم و ایمان یک فرد بیشتر باشد، میزان فروتنی او بیشتر باید باشد کبر صفت شیطان است و اولین معصیت در هستی است.

معلمی که میخواهد انسانها را آموزش دهد خود نباید تکبر داشته باشد. شهادت از این که از امری انتقاد کند نمی ترسد و از این که از او انتقاد کنند هم نمی ترسد

۱۵- شخصیت زده و شخصیت پرست نیست در برابر کسی خود باختگی ندارد. عنوانهای پرمطراق او را از خود بیخود نمی کند، گول عناوین ظاهری را نمیخورد زیرا شخصیتها

هر قدر بزرگ باشند، احتمال اشتباه درباره شان از بین نمی رود و در آن صورت اشتباه او هم به اندازه او بزرگ خواهد بود.

۱۶- ملاک، تحقیق، حقیقت است نه شخصیت. حق را به شخص نباید سنجید، بلکه شخص را به حق باید سنجید.

به خاطر خودخواهیها و نظارت شخصی حق را پایمال نمیکند.

اما روشها، بستگی به تواناییهای خود معلم، سن و ظرفیت جسمی و روحی دانش آموزان، شرایط و مقتضیات زمان و مکان و... دارد.

۱۷- مطالب معلم بافته و زاینده تخیل قیاس و تعمیم او نباشد.

- شخصیت ها و قهرمانهای مورد استناد در سخنان را آن چنان که دوست دارد و خود می پسندد معرفی نکند آنچنان که هستید، معرفی کند.

- مطالب بر اساس نظم فکری طرح شوند نحوه شروع و نتیجه گیری برای خود معلم مشخص باشد.

- در بیان مطالب بر نقل قول و مسموعات تکیه نکند

۱۸- کلیه جامعه شناسان می گویند که.....

این امر مورد قبول همه روانشناسان است که.....

- در بیان مطالب غلو یا به اصطلاح معمول چاخان نکند.

افکار و نظرات شخصی را به جای کسی قالب نمی زند.

در کار نمره دادن عواطف را دخالت نمی دهد، مهر و کین، خشم و انتقام او را از مسیر منحرف نمی سازد.

ایمان و اعتقاد به مبدأ، پاکی ها حساب رسی ها، پاداش ها و کیفرها اساسی ترین امر در عدالت و عمل معلم است.

۱۹- هنر تمام زیباییش در این است که از ناخودآگاه ما وارد می شود و از در مخفی داخل میگردد و ما را به آگاهی به فکر به حرکت به شناخت و عقیده و کوشش میرساند.

۲۰- داستان های موجود چند عیب دارند:

۱- سطحی بودن

۲- علمی بودن

۳- شعاری بودن

۲۱- روش تربیتی کودک

۱ - تربیت کودک؛ یعنی شکوفا کردن استعدادها و برآوردن نیازهای او.

۲ - نیازهای کودک فقط خوراک و پوشاک و محبت و... نیست و استعدادهای او خواندن و نوشتن و اثباتن حافظه نیست. (۲)

۳- مربی باید تمامی استعدادهای کودک را شکوفا کند و بارور کند.

۴ - استعدادها با دو عامل احتیاج و هدف بارور میشوند و شکوفا می گردند.

۵- کسی که میخواهد کودک را به هدفی به مکتبی به عقیده ای پای بند سازد، نباید اینها را به او تزریق کند و تحمیل کند و با جایزه ها و کف زدنیا او را حرکت بدهد و با شعارها او را داغ کند.

۲۲- مذهب سنتی را دو چیز تهدید میکند: یکی ضد سنتها، که در جامعه های باز و برخوردار از تضاد جای گرفته اند. و دیگری استقلال بلوغ و شخصیت پا گرفته در آن هنگام. و این تهدید حتی در جامعه های بسته رخ می نماید.

۲۳- در جامعه های بسته و سنتی به سادگی میتوان افراد را تربیت کرد در این جامعه کودک آن چه را که از مادرش می شنود از پدرش از برادر بزرگش و از استادش و از تمام مردها و ریش سفیدها هم می شنود، در نتیجه دچار شک و تردید نمیگردد و اعتقادهایش محکم می ماند و پیش می رود.

در جامعه های متحرک هم مسائل خود به خود حل می شوند؛ چون سنت ها متحرک هستند و زیر بنا دارند و سازنده هستند.

- اما جامعه های متضاد در این جامعه ها مربی نباید کودک را بغل کند و راه بیرد نباید خودش به جای او ببیند و تصمیم بگیرد و تصمیماتش را به او تزریق کند و تحمیل کند.

۲۴- مربی باید در کودک سه خصوصیت را بارور کند و این گونه او را واکسینه نماید

۱ - شخصیت و استقلال

- حریت و آزاد منشی

۳ - تفکر و تحلیل

۲۵- حریت و آزاد منشی، کودک را می سازد تا اگر روزی به اشتباهی پی برد پیگیری نکند و لجاجت نرزد و عقیده ای را بر عقیده ای ترجیح ندهد مگر هنگامی که از رحجان و امتیازی برخوردار باشد. در نتیجه عقیده هایی که احیاناً داخل مغز او شده اند و سنگرش را اشغال کرده اند این گونه دستگیر میشوند و کار آنها خنثی می شود.

۲۶- در آنجا به طور خلاصه روش تربیتی اسلام این گونه تشریح شده است

۱ - تدبیر و ارزیابی

۲- تفکر و نتیجه گیری

۳- تعقل و اندازه گیری

۲۷- مربی سه کار دارد

۱- تزکیه و آزادی دادن یزکیهم

۲- تعلیم و آموزش و طرز تدبیر و تفکر: یعلمهم الکتاب والحکمة.

۳- تذکر و یادآوری: فذکر انما انت مذکر.

و با این رهبری است که تفکر به شناخت به عقیده و عشق به حرکت و جهاد و عمل منتهی می گردد.

۲۸- این سؤال باقی میماند چگونه این سه خصوصیت را به کودک منتقل کنیم؟

این خصوصیت ها را میتوان به وسیله چهار عامل ذیل در کودک به وجود آورد

۱ - تقلید

۲ - رقابت و سایر عوامل تربیتی که در مقاله عوامل تربیتی کودک تحلیل شده است.

۳- داستان و هنر

۲۹- در صورتی که پدر و مادر هدف تربیتی داشته باشند برای سازندگی و تربیت کودک و بلوغ به آن هدف می توانند از عوامل:

تقلید

رقابت

قهر

ترس

محبت و احسان

و تشویق و توجه و پاداش و ... استفاده کنند.

۳۰- تقلید شخصیت کودک را بزرگ کردن بود و رقابت شخصیت کودک را تحریک کردن است و اراده کودک را بارور کردن است. در نتیجه تحریک های عقده آور و مقایسه های تحقیر کننده را نمیتوان به حساب رقابت گذاشت.

۳۱- ترس احساسی است که در انسان نیروهایی را به حرکت وا می دارد و او را به کارهایی وادار مینماید و به نیرنگها و فرارها و یا به حرکت و پیشرفت و پرهیزکاری و کنترل هوس ها می انجامد. و گاهی این احساس باعث از دست دادن نیروها و شکست روحیه و ظهور جنون است و به همین خاطر است که عامل ترس پیچیدگی و مشکلاتی دارد و چه بسا دچار افراطها و تفریط هایی بشود.

۳۲- انسان اسیر محبت است. محبتها در روح کودک شکست و یک نوع زیونی ایجاد میکند و او میخواهد با پاسخ دادن به محبت جبران آن شکست ها و خواریها را بنماید و از قید اسارتها نجات پیدا کند. ناچار این جوابگویی مطابق با خواسته و میل احسان کننده می شود.

۳۳- یکی از نیازهایی که در انسان وجود دارد همان نیاز مقبولیت و مورد توجه واقع شدن و جالب بودن است پاداشها و جایزه ها در سطح بالایی این نیاز را اشباع و برآورده میکنند؛ چون جایزه و پاداش گذشته از توجه مسائل زیادتری را در بر دارد در نتیجه انسان را که نیاز مقبولیت در او شعله می کشد، با این وسیله میتوان رام کرد و به بند کشید و جلو آورد و از این نقطه ضعف میتوان به صورت یک عامل تربیتی استفاده کرد. اما تشویق یک نوع تلقینی است که از خارج القا می شود و کاربرد زیادتری دارد؛